

نقد زیست‌محیطی داستان‌های بیژن نجدی (مطالعه موردی سه داستان)

محمد رضا حاجی آقابابایی، دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی

hajibaba@atu.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۰۷/۲۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۰۹/۰۶

در آثار ادبی معاصر، طبیعت به‌عنوان عنصری کنشگر - خواه مثبت و خواه منفی - به‌شمار می‌آید و همچون دیگر عناصر دارای نقشی تأثیرگذار است. در سال‌های اخیر برخی از نظریه‌پردازان حوزه ادبیات تطبیقی، ضرورت توجه به محیط زیست را در آثار خود یادآور شده‌اند و برای مطالعه در این زمینه، رویکردی تازه در حوزه نقد ادبی پدید آورده‌اند. در این رویکرد به ارتباط متقابل محیط زیست و متن ادبی پرداخته می‌شود و چگونگی انعکاس محیط زیست در اثر ادبی مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد. در پژوهش حاضر سه داستان از بیژن نجدی بر اساس رویکرد زیست‌محیطی بررسی شده است. در این داستان‌ها طبیعت به‌صورت موجودی کنشمند تصویر شده است و «دیگری» فعالی به‌شمار می‌آید و رابطه‌ای متقابل میان رفتار آدمیان و زیست‌بوم اطرافشان برقرار است. نجدی طبیعت را همچون شخصیتی کنشمند در داستان‌های خویش به تصویر کشیده است که گاهی در پیش‌برد روایت، نقشی عمده بر عهده دارد و گاهی موجب آفرینش ادبی و پیدایی صور خیال در متن می‌شود. البته در داستان‌های نجدی جنبه آفرینش ادبی بر اساس رفتارهای طبیعت از بسامد بالایی برخوردار است.

واژگان کلیدی:

نقد زیست‌محیطی، طبیعت، داستان، بیژن نجدی.

زندگی در جوامع مدرن موجب شده است تا میزان ارتباط افراد با محیط زیست به حداقل برسد و گویی محیط زیست و اقلیمی که افراد در آن زندگی می‌کنند به دست فراموشی سپرده شده است و جای خود را به محیط زیست مصنوعی داده است. با ظهور دیدگاه‌های تازه در حوزه اندیشه و روابط انسانی، توجه به طبیعت نسبت به قرون گذشته بسیار کم‌رنگ شده است و طبیعت همچون موجودی تلقی می‌شود که باید پاسخگوی نیازهای افزون‌خواهانه آدمیان باشد و رابطه میان انسان و طبیعت از یک رابطه هم‌زیستی مسالمت‌جویانه به رابطه‌ای استثمار و رفتاری دشمنانه بدل شده است و توجه انسان‌ها بیشتر معطوف به طبیعت خودساخته و مصنوعات بشری است.

بی‌توجهی به طبیعت در قرن حاضر تا جایی پیش رفت که طبیعت در معرض نابودی قرار گرفت و با آلودگی‌های فراوانی روبه‌رو شد. «بحران زیست‌محیطی همچنین حاصل عریان‌کردگی جنگل‌ها و منابع طبیعی، انقراض بیرحمانه گونه‌های گیاهی و جانوری و انفجار جمعیت انسانی است که فراتر از قابلیت زمین برای حفظ و تأمین آنهاست» (آبرامز، ۱۳۸۷: ۱۱۲).

با آشکار شدن هرچه بیشتر مشکلات زیست‌محیطی

و تأثیر روزافزون آن بر زندگی انسان‌ها، عده‌ای تلاش کرده‌اند تا به طبیعت توجهی ویژه کنند و با شیوه‌های گوناگون، نظر دیگران را به این موضوع جلب نمایند. یکی از راه‌های آشتی انسان‌ها با طبیعت، انعکاس طبیعت و مسائل مرتبط با آن در آثار ادبی است.

در ادبیات کهن فارسی توجه به مظاهر طبیعی، یکی از مهم‌ترین عناصر شعر فارسی به شمار می‌آید و بخش‌های آغازین بیشتر قصاید فارسی به وصف محیط پیرامون شاعر اختصاص یافته است و در غزل نیز عناصر طبیعی حضوری پررنگ دارند. البته باید توجه داشت که توجه به طبیعت در ادبیات کلاسیک و ادبیات مدرن، تفاوتی بنیادین با یکدیگر دارد. در ادبیات گذشته ایران، طبیعت همچون موجودی ایستا و منفعل در برابر شاعر قرار دارد که به کار توصیف می‌آید و گاهی این توصیف برخاسته از خیال شاعر است، نه توجه به عنصر واقعی در طبیعت. در آثار کهن ادب فارسی، محیط زیست عنصری محسوب می‌شود که توصیف آن بر زیبایی اثر می‌افزاید و در راستای هدفی به کار گرفته می‌شد که شاعر یا نویسنده در ذهن داشت. در واقع، مظاهر زیست‌محیطی نقشی کنشگرانه در آثار ادبی کهن نداشتند.

در ادبیات مدرن فارسی نگاه به طبیعت دچار تغییراتی

پیشینه پژوهش

نقد زیست‌محیطی یک از رویکردهای جدید در نقد تطبیقی است که در چند سال اخیر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است و آثاری در این زمینه منتشر شده است که در ادامه به معرفی آنها پرداخته می‌شود: ۱. «بررسی بوم‌گرایانه باشبیرو، اثر محمود دولت‌آبادی» (حبیبی نسامی، ۱۳۹۳)؛ که این داستان را از منظر چگونگی پردازش مکان و تأثیر محیط در روند داستان، بررسی کرده است. ۲. «نقد بوم‌گرا، رویکردی نو در نقد ادبی» (پارساپور، ۱۳۹۱)؛ که نویسنده به بررسی ماهیت این گونه از نقد ادبی پرداخته و ابعاد آن را معرفی کرده است. ۳. «انتروپی در طبیعت و جامعه در داستان گیلهمرد» (پارساپور، ۱۳۹۳)؛ که در آن به بررسی نقش طبیعت و چگونگی انعکاس آن در داستان گیلهمرد از منظر رویکرد بوم‌گرایانه پرداخته شده است. ۴. «خوانش بوم‌گرایانه از داستان کوتاه درخت گلایی نوشته گلی ترقی» (نیازی، ۱۳۹۴)؛ که نقش یک درخت در پیش‌برد روند داستان از منظر بوم‌گرایانه را بررسی کرده است. ۵. «نقد بوم‌گرایانه دفتر شعر/از زبان برگ سروده محمدرضا شفیعی کدکنی» (بشیریان و شایان‌سرشت، ۱۳۹۶)؛ که نویسندگان به بررسی مفهوم طبیعت در نگاه

اساسی شده است و شاعر و نویسنده امروزی، نقشی فعال برای طبیعت در آثار خود در نظر می‌گیرد و طبیعت به‌عنوان عنصری کنشگر - خواه مثبت و خواه منفی - به شمار می‌آید و همچون دیگر عناصر دارای نقشی تأثیرگذار در اثر ادبی است.

در سال‌های اخیر برخی از نظریه‌پردازان حوزه ادبیات تطبیقی، ضرورت توجه به محیط زیست را در آثار خود یادآور شده‌اند و رویکردی تازه در حوزه نقد ادبی پدید آورده‌اند. از میان این پژوهشگران می‌توان از ویلیام روکرت^۱ نام برد که در سال ۱۹۷۸ اصطلاح «نقد زیست‌محیطی» را ابداع کرد (پارساپور، ۱۳۹۱: ۸). این رویکرد در نقد ادبی، به ارتباط متقابل محیط زیست و ادبیات می‌پردازد و کیفیت انعکاس محیط زیست را در اثر ادبی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد.

در پژوهش حاضر سه داستان از بیژن نجدی بر اساس رویکرد زیست‌محیطی مورد بررسی و نقد قرار گرفته است. در این داستان‌ها طبیعت به‌صورت موجودی کنشمند تصویر شده است و «دیگری» فعالی به شمار می‌آید. طبیعت در این داستان‌ها به پیش‌برد روایت و ایجاد تخیل و صور خیال و همچنین عنصر شاعرانگی، کمکی شایان می‌کند و همچون شخصیتی در کنار دیگر شخصیت‌های داستان به ایفای نقش می‌پردازد.

1. William Rveckert

شفیعی کدکنی از رهگذر نقد زیست‌محیطی پرداخته‌اند. ۶. «مضامین زیست‌محیطی در اشعار گیلکی براساس رویکرد نقد بوم‌گرا» (کیان‌پور و فیضی، ۱۳۹۶)؛ که نویسندگان با تأکید بر اهمیت مکان، مضامین زیست‌محیطی موجود در اشعار محلی را بررسی کرده‌اند. ۷. «نقد بوم‌گرایانهٔ رمان پریباد نوشتهٔ محمدعلی علموی» (زارع‌کهن و حیدری، ۱۳۹۷)؛ که این رمان را از نظر میزان توجه نویسنده به محیط زیست و جایگاه محیط زیست در نظر نویسنده، مورد بررسی قرار داده است. ۸. «نگاهی به مجموعه داستان ترس و لرز از نظر نقد زیست‌محیطی» (حاجی‌آقابابایی، ۱۳۹۸)؛ که نویسنده با نگاه به یک مجموعه داستان از غلامحسین ساعدی سعی کرده است نقش محوری محیط زیست (دریا) را در زندگی افراد و حوادث و اتفاقاتی که برای آنها روی می‌دهد، مشخص کند. ۹. «نگاهی به داستان عافیت‌گاه از منظر نقد زیست‌محیطی» (صالحی، ۱۳۹۸)؛ که نویسنده بر آن بوده است تا نسبت محیط زیست به‌عنوان یک موجود کنش‌مند را با احوالات روحی شخصیت اصلی داستان مورد بررسی قرار دهد. ۱۰. «هویت‌های مکانی‌شده: مطالعهٔ فیلم درخت‌گلابی با رویکرد نقد زیست‌محیطی» (ساداتی و سقازاده، ۱۳۹۸)؛ که

نویسندگان با نگاه به فیلم اقتباسی درخت‌گلابی و داستان کوتاه درخت‌گلابی سعی کرده‌اند تا نسبت محیط شهری به محیط طبیعی را بررسی کنند. ۱۱. «نقش زیست‌بوم در مفهوم‌سازی شهادت در اشعار سلمان هراتی: پیوند دیدگاه شناختی و نقد بوم‌گرا» (عباسی و پورابراهیم، ۱۳۹۸)؛ که در این پژوهش، نویسندگان سعی کرده‌اند تا با پیوند استعارهٔ مفهومی و نقد زیست‌محیطی موضوع مفهوم‌سازی شهادت را بر اساس گزاره‌های موجود در طبیعت تبیین کنند. ۱۲. «اخلاق زیست‌محیطی یا انسان‌محوری: بوم‌نقد تطبیقی با نگاهی به سپهری و امرسون» (میرزابابازاده فومشی، ۱۳۹۹). که نویسنده با رویکرد تطبیقی به بررسی اهمیت محیط زیست و چگونگی بازتاب آن در اثر دو شاعر معروف ایرانی و امریکایی پرداخته است. با توجه به بررسی‌های صورت‌گرفته، پژوهشی بر اساس رویکرد زیست‌محیطی در نقد آثار داستانی بیژن نجدی صورت‌نگرفته است.

بیان مسئله

چگونگی کنش‌مندی طبیعت در داستان‌های «استخری پر از کابوس»، «روز اسبریزی» و «می‌دانست که دارد می‌میرد» در این پژوهش مورد

بررسی قرار گرفته است. این داستان‌ها از دو مجموعه یوزپلنگانی که با من دویده‌اند و دوباره از همان خیابان‌ها نوشته بیژن نجدی انتخاب شده‌اند. در این سه داستان، طبیعت نقشی تأثیرگذار در پیش‌برد عنصر روایت دارد و به‌عنوان شخصیتی در کنار دیگر شخصیت‌های داستان، دارای کنش است و علاوه بر آن نقشی مهم در ایجاد شاعرانگی در متن بر عهده دارد.

داستان «استخری پر از کابوس» درباره زندگی فردی به نام مرتضی است که پس از بیست سال به شهر خود بازمی‌گردد. مرتضی می‌بیند که استخر قوها به دلیل تخلیه گازوئیل و بنزین آلوده شده است و تلاش می‌کند تا جان یکی از قوها را نجات دهد، اما به سبب ضربه‌ای که به قو وارد می‌کند، قو می‌میرد و مرتضی مجرم شناخته می‌شود.

داستان «روز اسبریزی» درباره زندگی یک اسب تیز تک است که روزی او را به گاری می‌بندند و برای بارکشی از او استفاده می‌کنند. مدت‌ها پس از بستن گاری به اسب، وقتی گاری را از او باز می‌کنند، اسب که دیگر به کشیدن گاری عادت کرده و شیوه معمول خود را فراموش نموده است، دیگر نمی‌تواند بدون گاری حرکت کند و به روش گذشته بازگردد. نویسنده برای هرچه باورپذیرتر شدن داستان، از راوی اول شخص استفاده کرده است و گاهی با ورود به‌هنگام به متن، توضیحاتی

را برای خواننده بازگو می‌کند. داستان «می‌دانست که دارد می‌میرد» داستان زندگی مردی به نام «طاهر» است که در حال فرار از دست مأموران ژاندارمری خود را به جنگلی انبوه می‌رساند. در جنگل نیروهای ژاندارمری او را با تیر می‌زنند و طاهر به جنگل پناه می‌برد. در این داستان درختان، زمین و عناصر طبیعی چونان انسان سعی دارند تا به طاهر برای پنهان شدن از دست نیروهای امنیتی کمک کنند. مأموران به طرف طاهر تیراندازی می‌کنند و او را از پا درمی‌آورند، ولی نمی‌توانند جنازه او را پیدا کنند، زیرا جنگل جسد او را پنهان کرده است و پس نمی‌دهد. در این پژوهش از منظر رویکرد زیست‌محیطی به بررسی ابعاد گوناگون نقش طبیعت به‌عنوان عنصری کنشمند در کنار دیگر عناصر و به‌عنوان «دیگری» در مواجهه با دیگر شخصیت‌های داستان می‌پردازیم.

روش پژوهش

این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و براساس رویکرد نقد زیست‌محیطی انجام می‌گیرد. در این روش ابتدا مصادیق مورد نظر از متن گزینش می‌شود و سپس مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

درباره

بیژن نجدی

بیژن نجدی (۱۳۷۶-۱۳۲۰)

را می‌توان یکی از موفق‌ترین

نویسندگان جریان داستان‌نویسی

مدرن ایران دانست که با وجود حضور کوتاه‌مدت در فضای ادبی ایران، تأثیری چشمگیر بر جریان داستان‌نویسی پس از خود گذاشت. او نویسنده‌ای ساختارشکن و تجربه‌گرا است. زبان داستان‌های نجدی آکنده از استعاره و تشبیه و دیگر صور خیال است و موجب ایجاد شاعرانگی در داستان‌های وی شده است و تشخیص سبکی در نوشتار او پدید آورده است؛ از این رو می‌توان نجدی را بنیان‌گذار داستان‌نویسی شاعرانه در ادبیات داستانی ایران به شمار آورد. نجدی علاوه بر خلق تصاویر به‌شدت انتزاعی و در هم آمیختن رؤیا و واقعیت، پایبندی خود را به اصول داستان‌نویسی مدرن - و گاهی پست‌مدرن - به‌خوبی نشان می‌دهد و ویژگی‌های این سبک از داستان‌نویسی در آثار وی به‌خوبی دیده می‌شود.

نگاهی به

نقد زیست‌محیطی

نقد زیست‌محیطی یا بوم‌گرایکی

از شاخه‌های ادبیات تطبیقی

است که به مطالعات بینارشته‌ای

توجهی ویژه دارد. این رویکرد

نوین موجب پیوند ادبیات و مطالعات زیست‌محیطی شده است. در نقد زیست‌محیطی به بررسی رابطه انسان

با محیط زیست و در عین حال کیفیت بازتاب مسائل

زیست‌محیطی در ادبیات توجه می‌شود.

اصطلاح نقد زیست‌محیطی یا بوم‌گرا را نخستین بار

ویلیام روکرت در سال ۱۹۷۸ ابداع کرد. در این گونه

از نقد به بررسی آثاری پرداخته می‌شود که دغدغه‌های

زیست‌محیطی را مطرح می‌کنند یا نقش و جایگاه

طبیعت را در آثار ادبی برجسته می‌سازند. گلاتفلتی^۲

عقیده دارد که «نقد بوم‌گرا مطالعه رابطه ادبیات و محیط

فیزیکی است» (پارساپور، ۱۳۹۰: ۱۵). در تعریفی دیگر

می‌توان گفت که بررسی تأثیرات محیط زیست و رابطه

میان انسان و طبیعت در هر متن ادبی، حتی در متونی

که در نگاه نخست فاقد جهان‌غیرانسانی هستند در این

گونه از نقد جای می‌گیرد (حبیبی نسامی، ۱۳۹۳: ۹۹).

آنچه در این رویکرد نقادانه مهم است، چگونگی بازتاب

محیط زیست در متن ادبی و در عین حال رابطه میان

انسان و طبیعت است. «نقد بوم‌گرا [...] تنها نقدی است

که محیط مصنوعی و اجتماعی که انسان محور است، در

مرکز توجه آن قرار نمی‌گیرد، بلکه تمرکز آن بر محیط

زیست طبیعی است» (پارساپور، ۱۳۹۵: ۶۴). در این نوع

نقد، بر خلاف نگاه گذشتگان دیگر طبیعت موجودی

منفعل به شمار نمی‌آید، بلکه طبیعت و زیست‌بوم بشری

همچون شخصیتی کنش‌مند در پیش‌برد داستان، کارکرد

دارد. «در این نقد، به تأثیری که موقعیت بر شکل‌گیری فرم و محتوای یک اثر دارد، توجه می‌شود. همچنین نحوه ارتباط و تأثیر متقابل سه محیط طبیعی، مصنوعی و اجتماعی در اثر بررسی می‌شود» (همان، ۶۴)

در نقد بوم‌گرا طبیعت به مثابه «دیگری» مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ دیگری‌ای که تا پیش از این کم‌انگاشته شده است یا بدان توجه نشده است. در این رویکرد میان‌رشته‌ای، طبیعت به منزله امری که به کمک آن می‌توان به شناختی از خود رسید و نوع خوانش از خود را تغییر داد، مورد توجه است. تا پیش از نقد بوم‌گرا، انسان «من» برتر بود و طبیعت «دیگری» کم‌اهمیت به شمار می‌آمد، اما با حضور رویکرد بوم‌گرا، روند تغییر می‌کند و طبیعت به‌عنوان «دیگری» کنش‌مند، مورد توجه است و در شناخت بهتر حالات و روحيات «من» نقشی قابل توجه ایفا می‌کند، تا جایی که گاهی طبیعت تأثیری مستقیم بر سرنوشت، حالات و رفتار شخص می‌گذارد. در نقد بوم‌گرا، محیط زیست به سه دسته تقسیم می‌شود (سلطانی، ۱۳۶۵: ۶-۴):

الف. محیط زیست طبیعی، که دربرگیرنده تمام طبیعت در سطح کره زمین است و بشر در پیدایی آن نقشی ندارد؛
ب. محیط زیست مصنوعی، شامل مواردی است که به دست بشر ساخته شده است؛ مانند ساختمان‌ها، خیابان‌ها، جاده‌ها، سدها و ... ؛

ج. محیط زیست اجتماعی، که دربرگیرنده روابط و مناسبات انسان‌ها با یکدیگر است.

البته در تقسیم‌بندی آلن گیلیپن محیط اجتماعی جایگاهی ندارد و طبیعت منحصر می‌شود به آنچه تصنعی است و آنچه زیست‌بوم طبیعی به شمار می‌آید (پارساپور، ۱۳۹۲: ۹۲).

آنچه در این تقسیم‌بندی باید در نظر داشت این است که اثرگذاری و اثرپذیری این سه زیست‌بوم به قدری زیاد است که تفکیک آنها از یکدیگر تا حد زیادی ممکن نیست؛ به‌عنوان نمونه، محیط زیست اجتماعی که دربرگیرنده مناسبات اجتماعی افراد است، از محیط زیست طبیعی متأثر می‌شود و برخی روابط میان افراد یک جامعه، برگرفته از ویژگی‌های محیط زیست طبیعی است که در آن زندگی می‌کنند. در محیط زیست مصنوعی نیز دخالت محیط زیست اجتماعی و طبیعی به‌خوبی مشهود است و تأثیر این دو عامل را به‌خوبی می‌توان در ساخته‌های دست بشر مشاهده کرد (اسلام‌پور، ۱۳۸۵: ۴۱).

زیست‌بوم اجتماعی به سبب آن که از زیست‌بوم طبیعی تأثیر می‌پذیرد دارای اهمیت است. این تأثیر در دو حوزه جسمانی و روحی قابل بررسی است. تأثیر زیست‌بوم اجتماعی در حوزه روانی به مراتب پررنگ‌تر و مهم‌تر است. در این حالت، تأثیر «آب و هوا بر فرهنگ، خلق و خو و رفتار و عادت‌های مردم هر اقلیم» مورد بررسی قرار می‌گیرد

در پژوهش حاضر سه داستان کوتاه نجدی که در آنها طبیعت و زیست‌بوم نقش محوری دارد، مورد بررسی قرار گرفته است. این بررسی در دو بخش کنش‌مندی طبیعت و نقش‌آفرینی ادبی طبیعت بررسی شده است. هر داستان به صورت مجزا بررسی شده و در نهایت، نتیجه‌گیری به صورت کلی ارائه گردیده است.

کنش‌مندی طبیعت

در داستان «استخری پر از کابوس» محوریت داستان با یک قوی کشته‌شده است. این قو و محیطی که در آن زندگی می‌کند در ظاهر دارای کنش نیست، اما با دقت بیشتر متوجه می‌شویم که عنصری کنش‌مند است، زیرا موجب ایجاد درگیری برای شخصیت اصلی داستان می‌شود و در تقابل با وی قرار می‌گیرد. مرتضی را به علت کشتن یک قو به کلانتری می‌برند و بازجویی می‌کنند: «بعد از بیست سال، مرتضی در همان اولین روزی که دوباره وارد زادگاهش شد به جرم کشتن یک قو (او را دیده بودند که قوی مرده‌ای را از پا گرفته؛ گردن بلند قو آویزان بود؛ نوک قو روی سفیدی برف خط می‌انداخت) بازداشت شد» (نجدی، ۱۳۹۳: ۱۳). نخستین نقش قو آن است که موجب بازداشت مرتضی می‌شود. او در نقش «دیگری» در برابر مرتضی ظاهر

(پارساپور، ۱۳۹۲: ۱۱۵). از این طریق می‌توان میزان تأثیرگذاری طبیعت بر ادبیات و هنر آن سرزمین را دریافت. در بررسی متون ادبی از منظر نقد بوم‌گرا، پژوهشگر در پی ارائه پاسخی به پرسش‌هایی است که برخی از مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

الف. طبیعت و زیست‌بوم در روند داستان چه تأثیری دارد و چگونه بازتاب پیدا کرده است؟

ب. جایگاه کنشگری طبیعت در متن چگونه است؟ آیا از کنشگران اصلی است یا فرعی؟

ج. ارتباط شخصیت‌های داستان با طبیعت چگونه است؟ آیا او را به عنوان یک «دیگری» می‌پذیرند؟

د. آیا طبیعت به عنوان «دیگری» توانسته است به خوانشی تازه از خود منجر شود؟ (مودودی، ۰۹۳۱: ۲۱-۸۱)

از مجموعه پاسخ‌هایی که به پرسش‌هایی از این قبیل داده می‌شود، می‌توان نقش و جایگاه طبیعت را در یک اثر ادبی به خوبی دریافت و روابط میان انسان و انواع زیست‌بوم پیرامون وی را تبیین نمود.

بحث و بررسی

بیژن نجدی از داستان‌پردازان معاصر است که سعی کرده تا با ارائه نگاهی تازه به طبیعت در داستان و کنش‌مند کردن آن، سبکی تازه در داستان‌نویسی ایران پدید آورد.

می‌شود و موجب مشکل‌آفرینی می‌گردد. این قو در تقابل با کلانتری و مردم شهر نیز دیگری به شمار می‌آید. ستوان کلانتری عقیده دارد که کشتن قو جرم است و این قو متعلق به همهٔ مردم بوده است و مرتضی مجرم است: «بله دستگیر شده ... همین‌طور است که می‌فرمایید. آن قو مال همهٔ ما بود ... از همین امروز برای استخر، پلیس گشت می‌فرستیم ... مطمئن باشید ... روز شما هم بخیر» (همان، ۱۵).

قو تبدیل به یک دیگری با اهمیت و کنش‌پذیر در مواجهه با همه می‌شود تا جایی که نیروی پلیس برای محافظت از او وارد می‌شود. این قو مرده است، اما جسد آن نیز کنشی قابل توجه دارد و بسیار با اهمیت است، البته این اهمیت تا زمان اعتراف مرتضی بیشتر دوام ندارد، زیرا با اعتراف مرتضی مشخص می‌شود که داستان چیزی دیگر است:

ستوان گفت: با چی کشتیدش؟ با شما هستم! مرتضی از پشت دود گفت: با پارو ... فکر می‌کنم با پارو ... نمی‌دانم. ستوان گفت: یعنی چه نمی‌دانم؟ مرتضی گفت: آنجا پر از روغن بود ... پر از گازوئیل. برای آن که مرتضی بتواند قوها را از نزدیک ببیند، نصف استخر را باید دور می‌زد. قایقی وارونه روی برف بود. بین استخر و جاده، مردی به لاستیک یک تریلی بدون بار، از این کمرشکن‌ها، لگد می‌زد و گاهی توی دست‌هایش می‌کرد. کاپوت تریلی باز،

دل و رودهٔ جعبهٔ بزرگ آچار روی برف ریخته بود. بطری شکسته‌ای (انگار شیشهٔ روغن ترمز) تا گلو در آب فرورفته بود. از پیت‌های پلاستیکی که کنار نرده افتاده بود گازوئیل مثل استفراغ قاطی استخر می‌شد. آب چرب شده بود (همان، ۱۸).

اهالی روستا و مأموران کلانتری در ظاهر قو را موجودی ارزشمند به شمار می‌آوردند و به همین خاطر مرتضی را به جرم کشتن قو دستگیر می‌کنند، اما بر اساس توصیفات که راوی بیان می‌کند، موضوع چیزی دیگر است. این قو تا زمان زنده بودن به‌عنوان یک «دیگری» با اهمیت شناخته نمی‌شد، اما به محض کشته شدن تبدیل به موجودی ارزشمند می‌شود. در ادامهٔ اعترافات مرتضی مشخص می‌شود هدف مرتضی دور کردن قو از چربی و گازوئیل بوده است تا بتواند جان قو را نجات دهد، اما نتوانسته این کار را انجام دهد و موجب کشته شدن قو می‌شود.

من دست‌هایم را به طرف قو تکان دادم داد زد من نیا جلو، تورو خدا نیا جلو. ولی قوها انگار هیچی نمی‌شنفن یا فقط او قو بود که چیزی نمی‌شنفت. اصلا منو نمی‌دید [...] داشتم به قو می‌رسیدم، روغن و گازوئیل هم داشت به حیوان نزدیک می‌شد [...] با یه پارو قو رو هل دادم بره کنار، هل دادم که

برگرده، جویری گردنش را روی آب خم کرده بود که آدم، که آدم ... آدم سرش را روی یه آلبوم پایین می‌آره [...] با کفچهٔ پارو زدم بهش، دوباره زدم. یه ذره از اون آب‌های چرب و چیل دور شد [...] بعد گازوئیل رفت زیر شکم حیوان (همان، ۱۹).

در واقع قو فقط برای مرتضی دیگری ارزشمند به شمار می‌آید که باید برای نجات جاننش کاری انجام دهد. همین امر موجب می‌شود تا تلاش کند گازوئیل را از قو دور کند، اما موفق نمی‌شود. «قو در استخر چلپ چلپ می‌کرد. [...] یهو بغلش کردم، کشیدمش توی قایق، حالا از بالش گرفته بودم یا از گردنش یادم نمی‌یاد. کشانده بودمش روی پام، اونقد دست و پا زده بود که لباسم خیس خیس شد. هنوز هم پالتوم بوی نفت می‌دهد» (همان، ۱۹)

پس از توضیحات مرتضی، ستوان درمی‌یابد که مرتضی تنها کسی است که قو را به چشم دیگری دیده و زندگی قو برای او اهمیت داشته است. از این رو درمی‌یابد او مجرم نیست، بلکه دیگرانی که به این محیط زیست بی‌توجهی کرده‌اند مجرم به شمار می‌آیند و مرتضی آزاد می‌شود. نجدی در این داستان به‌خوبی نشان می‌دهد که محیط زیست برای افراد زیادی ارزش ندارد یا به آن توجه ویژه نمی‌کنند، اما وقتی زیست‌بوم به خطر می‌افتد، عده‌ای برای این که گناه خود را در آلوده ساختن و نابودی

زیست‌بوم پنهان کنند، سعی می‌کنند با گناه کار دانستن دیگران از خود سلب مسئولیت کنند و خود را در ظاهر حامی محیط زیست نشان دهند و شخصیتی کاذب برای خود بیافرینند، در حالی که افرادی همچون مرتضی بی هیچ ادعایی برای نجات محیط زیست تلاش می‌کنند. داستان «روز اسب‌ریزی» از داستان‌هایی است که طبیعت حضوری قابل توجه در آن دارد. در این داستان شخصیت محوری یک اسب است که گاهی داستان از نگاه او روایت می‌شود و گاهی راوی داستان او را روایت می‌کند. این اسب در آغاز داستان به‌عنوان یک دیگری مورد تحسین است و صاحب او، اهمیت زیادی برایش قائل است: «روزی که توانستم از دیوارک کاج‌های پاکوتاه، جست بزمن [...] دو ساله بودم. قالان‌خان یک زین یراق‌دوزی و یک پوستین بلند پر از منجوق جایزه گرفت و به پاکار گفت که در اصطبل، خاکاره بریزد، تا اگر گاهی بخواهم غلت بزمن، پوست پهلوی و شان‌هایم خراش بر ندارد» (همان، ۲۱).

این اسب تا زمانی که گوش به فرمان صاحبش است و برای او جایزه می‌برد، به‌عنوان دیگری تحسین شده است که صاحبش نیز توجهی خاص به او دارد، اما در دو نوبت موجب می‌شود تا قالان‌خان دیگر به او توجهی نکند. نخست، هنگامی که آسیه - دختر قالان‌خان - سوار او می‌شود و شهر را به هم می‌ریزد: «آسیه سطل را وارونه کرد. روی آن ایستاد و مثل یک مشت ابر سوار اسب شد.

گرمایش را به تن اسب مالید. گردن اسب را بغل کرد. موهایش را روی آرواره اسب ریخت. همین که گفت هی، اسب و آسیه دهکده را بهم ریختند» (همان، ۲۲).

روز بعد که قالان خان برای سواری سراغ اسب می‌رود، اسب با او همراهی نمی‌کند و قالان خان را به گوشه‌ای پرت می‌کند. این کار موجب خشم زیاد قالان خان می‌شود و می‌خواهد اسب را بکشد، اما آسیه مانع می‌شود و رضایت می‌دهد که او اسب گاری شود. از این پس اسب به‌عنوان یک دیگری فرودست و بی‌اهمیت شناخته می‌شود که رنج کشیدن او برای «من» اهمیتی ندارد و صرفاً کاری که باید بکند مهم است: «قالان خان گفت: می‌بندمش به گاری [...] اونو ببندین به گاری. من نمی‌دانستم گاری چیست. صبح روز بعد پاکار طنابی را دور گردنم انداخت و مرا بیرون کشید» (همان، ۲۴).

از این پس توصیفات کاملاً گویای بی‌اهمیت شدن اسب است. البته اسب همچنان شخصیت محوری است، اما رفته‌رفته به فراموشی سپرده شدن اسب به‌خوبی نمایان می‌شود و تنها کسی که اسب را همچنان یک دیگری بااهمیت می‌بیند، آسیه است که دورادور مراقب اسب است و به او مهربانی می‌کند: «تسمه‌ای لای دندان‌هایم بود. دهانم طعم چرم می‌داد» (همان، ۲۵)؛ «نگاهش روی سم دست‌هایش بود و از چشم‌هایش صدای شکستن قندیل‌های یخ به گوش می‌رسید» (همان، ۲۵)؛ «پاکار از گاری پایین آمد. روی صورت اسب شلاق

کشید» (همان، ۲۶)؛ «خط نازک خون روی کپل اسب پینه بسته بود. سفیدی تنش به خاکستری می‌زد» (همان، ۲۶).

اسب از شرایط ناراحت است، اما آرام‌آرام به گاری عادت می‌کند تا جایی که حتی دیگر نمی‌تواند بدون گاری راه برود و دویدن و یورتمه رفتن بدون گاری را فراموش می‌کند. او درک می‌کند که دیگر اسب باارزشی نیست و نمی‌تواند به زندگی پیشین خود بازگردد.

پاکار گاری را کنار کشید و اسب ناگهان یک خالی بزرگ را پشت خودش احساس کرد. [...] پاهای اسب از دو طرف باز شد. شانه‌هایم پایین آمد و با صورت روی زمین افتادم. [...] حالا دست‌های تاشده اسب به زمین چسبیده بود و تمام گردنم و نیم‌رخ اسب روی برف بود [...] من دیگر نمی‌توانستم بدون گاری راه بروم (همان، ۲۸-۲۷).

در این داستان، اسب در مواجهه با دو شخص دیگری به شمار می‌آید. ابتدا برای قالان خان تا پیش از حادثه زمین زدن او، دیگری ارزشمندی است که صاحبش به او توجه دارد و سعی می‌کند شرایط محیطی مناسبی برایش فراهم کند، اما پس از حادثه، دیگری بی‌ارزشی می‌شود که شرایط زندگی او برای صاحبش چندان اهمیتی ندارد و صرفاً همین قدر که گاری را بکشد، کافی است و به همان میزان باید به او رسیدگی شود. از

این منظر محیط زیست و عناصر موجود در آن تا زمانی برای عده‌ای ارزشمند است که منافع ایشان را تأمین نماید و هر زمانی که سودی برای ایشان نداشته باشد، تبدیل به موجودی بی‌ارزش می‌شود که می‌توان آن را نادیده انگاشت یا نابود کرد.

اسب در مواجهه با آسیه دیگری با اهمیت است. آسیه تا آخرین بخش‌های داستان که حضور دارد، به اسب توجه می‌کند. اسب نیز این احساس اهمیت را درمی‌یابد و هنگامی که از فشار گاری و زندگی نامناسب ناراحت است، به یاد آسیه و قندی می‌افتد که آسیه به او می‌داد: «اگر انگشتان آسیه یک حبه قند را به لبم نزدیک می‌کرد، صورتم را به کف دستش تکیه می‌دادم» (همان، ۲۶). نکته دیگر درباره این داستان در نام‌گذاری آن است. نام داستان «روز اسبریزی» است که این حس را به خواننده القا می‌کند که با اسبی روبه‌رو خواهد شد که دیگر اسب نیست و دچار بیگانگی با موجودیت اولیه خود شده است و همچون ابزاری در دست دیگران به شمار می‌آید. نوع رفتار انسان‌ها با محیط زیست و موجودات آن، تداعی‌گر رفتاری استثمارگری و سودجویانه است که نتیجه‌ای جز نابودی زیست‌بوم در پی نخواهد داشت.

در داستان «می‌دانست که دارد می‌میرد» طبیعت حضوری قابل توجه دارد و به‌عنوان یکی از شخصیت‌های داستان به شمار می‌آید. مرتضی شخصیت اصلی داستان،

تحت تعقیب نیروهای ژاندارمری است و برای فرار از دست آنها به جنگل پناه می‌برد و جنگل چون پناهگاهی امن، پذیرای اوست. هنگامی که مرتضی تیر می‌خورد، سعی می‌کند با تکیه بر درخت زیتون خود را کمی بازیابد، اما درخت زیتون توانایی نگهداری مرتضی را ندارد: «مرتضی خودش را با آرنج‌ها و سینه‌اش بر زمین می‌کشد. پیش از آن که مرتضی بتواند روی پای سالمش بایستد. پشتش را به درخت زیتون بدهد. درخت زیتون افتاد و مرتضی در هوا رها شد» (همان، ۱۸۹).

در این داستان، عناصر زیست‌محیطی به‌صورت نمادین به کمک مرتضی می‌آیند و سعی می‌کنند به او کمک کنند تا از دست مأموران فرار کند: «تابستان کتف‌های مرتضی را گرفت تا او بتواند بنشیند. پاییز آن‌قدر خودش را به پاهای مرتضی مالید تا توانست خون زانوی او را بند بیاورد» (همان، ۱۹۱-۱۹۰).

در این داستان طبیعت کنشی حداکثری بر عهده دارد و در نقش حامی مرتضی ظاهر می‌شود. با توجه به روابط بینامتنی که در داستان‌های نجدی به فراوانی دیده می‌شود، شخصیت مرتضی را در این داستان می‌توان همان مرتضای داستان «استخری پر از کابوس» دانست. در آن داستان، مرتضی از طبیعت حمایت می‌کند و در این داستان، طبیعت نمی‌گذارد تا جنازه مرتضی به دست ژاندارم‌ها بیفتد. نویسنده به گونه‌ای نمادین و با بهره‌گیری از موازی‌سازی در

پی بیان روابط متقابل انسان و طبیعت است:

بیرون از مرتضی، جنگل نفس نمی کشید و برگ‌هایش را به طرف شاخه‌هایی می فرستاد که دور تا دور ساق و زانو بسته شده بود. تا غروب همان روز سروان و ژاندارم‌ها، گیاه به گیاه در جست‌وجوی یک نعش. علف به علف برای پیدا کردن مرتضی و سنگ به سنگ جنگل را جست‌وجو کردند و بارها از کنار شاخه زیتون و دانه‌های سبز زیتون گذشتند (همان، ۱۹۱).

جنگل جنازه مرتضی را در خود فرو برده بود تا ژاندارم‌ها نتوانند هیچ‌گونه رد و اثری از مرتضی پیدا کنند. در این داستان، جنگل در نقش حامی ظاهر شده است و کنش‌مندی است که در برابر ژاندارم‌ها قدرت‌نمایی می‌کند و نشان می‌دهد که برخلاف تصور رایج، «دیگری» غالب اوست و می‌تواند به دوستان خود کمک کند و از ایشان حمایت نماید:

دست‌های مرتضی بین برگ‌ها بود. پاهایش لای ریشه درختان در زمین فرورفته. گونه‌های صورتش برگ شده بود. پوستش چسبیده بود به چوب خیس و چشم‌هایش توی مشت پاییز دور می‌شد. خون روی زمین دیده می‌شد و سروان توی بی‌سیم داد می‌زد: تیمسار ما زدیمش ... اما ... بله قربان ... نعش؟ نه هیچی اینجا نیست (همان، ۱۹۲-۱۹۱).

نقش آفرینی ادبی طبیعت

یکی از موضوعاتی که به خوبی در آثار بیژن نجدی قابل بررسی است، موضوع حضور طبیعت در نقش آفریننده‌ای

ادبی است. معمولاً یک سر تشبیهات، استعاره‌ها و تشخیص‌های موجود در داستان‌های نجدی، به طبیعت ختم می‌شود. البته در این میان، آرایه «تشخیص» جایگاهی قابل توجه در آثار او دارد و همین امر، کنش‌مند بودن طبیعت را بیش از پیش مشخص می‌کند.

در داستان «استخری پر از کابوس» با توجه به ماهیت داستان و اینکه یکی از موجودات طبیعی، نقش «دیگری» را در داستان بر عهده دارد، شاهد حضور طبیعت به صورت جان‌بخشی نیستیم، زیرا موضوع این داستان درباره مرگ یک قو است و نویسنده به خوبی نقش دیگر عناصر طبیعی را در داستان کاسته است تا از اهمیت مرگ قو به عنوان یک «دیگری» کاسته نشود. در این داستان با تقابلی که میان مرتضی و دیگر مردمان پدید آورده است، نویسنده هجوی لطیف درباره کسانی به کار می‌برد که در اصل نسبت به طبیعت بی اعتنا هستند و با آن دشمنی می‌کنند، ولی در ظاهر خود را مدافع محیط زیست نشان می‌دهند.

داستان «روز اسبریزی» از زبان دو راوی اول شخص و راوی سوم شخص روایت می‌شود. آن هنگام که روایت

از زبان اول شخص است، شاهد سخن گفتن خود اسب هستیم. سخن گفتن اسب خود نوعی جان‌بخشی به شمار می‌رود. اسب شخصیت محوری این داستان است و لازم است تا در جای‌جای این داستان، حضوری پررنگ داشته باشد. البته در بخش‌هایی از داستان، خصوصاً هنگامی که اسب را به گاری می‌بندند، برای نشان دادن بهتر رنج و سختی که اسب می‌کشد از جان‌بخشی به محیط اطراف استفاده کرده است؛ مثلاً راوی برای نشان دادن شرایط ناگوار اسب و درد و رنجی که متحمل می‌شود از عنصر طبیعی سرما کمک می‌گیرد تا مخاطب بهتر وضعیت اسب را درک کند: «سرما از چاک باریک زخم می‌رفت زیر پوست اسب و همانجا می‌ماند» (نجدی، ۱۳۹۳: ۲۵).

راوی برای آن که احساسات اسب را از بیرون ماندن در تاریکی نشان دهد، شب را چون اسب‌هایی سیاه توصیف می‌کند که ترسی از تاریکی ندارند و آزادانه تاریکی را می‌بلعند. شب چون شانه‌ای تصور شده است که در حال کشیده شدن روی بدن اسب است و شاید بتوان گفت این توصیف نشان می‌دهد که اسب از بودن در این حالت تا چه حد ناراحت است: «گله‌ای از اسب‌های سیاه، تاریکی را هل می‌دادند و لای درخت‌ها می‌دویدند. دندان‌هایشان را می‌دیدم که تاریکی را گاز می‌زد. شب پرزهای سیاهش را به من می‌مالید» (همان، ۲۶).

در داستان «می‌دانست که دارد می‌میرد» حضور طبیعت در نقش ادبی بسیار پررنگ است. طبیعت در این داستان در نقش یک حامی بزرگ ظاهر شده است. از این رو لازم است تا بیش از گذشته جان بگیرد و بتواند به بهترین شکل ممکن از کسی که به او پناه برده است، محافظت کند. در این داستان تمامی عناصر طبیعی موجود از جمله زمین، هوا، گل‌ها، گیاهان، درختان و حتی فصل‌های سال چون انسان یا موجودی جان‌دار به تصویر کشیده‌اند تا مخاطب بهتر بتواند نقش مهم آنها را در یاری‌رسانی به خود درک کند. راوی به گونه‌ای هنرمندانه، خستگی مرتضی را خستگی جنگل به شمار می‌آورد و میان آن دو، هم‌ذات‌پنداری می‌کند: «آن طرف رودخانه جنگل آن قدر خسته بود که مرتضی دیگر نمی‌توانست بدود» (نجدی، ۱۳۹۴: ۱۸۸).

درد ناشی از تیر خوردن به درد برنج‌هایی تشبیه شده است که قصد خروج از دل زمین را دارند، اما موفق نمی‌شوند. مرتضی هم چون قصد رهایی داشت، رهایی از دست ژاندارم‌ها به برنج‌هایی می‌مانست که قصد رهایی دارند، اما موفق نمی‌شوند: «استخوان زانوی چپ مرتضی تکه‌تکه شد. کمی دورتر، دانه‌های برنج درد می‌کشیدند و نمی‌توانستند خاک را پاره کنند و خودشان را از زمین بیرون بکشند. مرتضی افتاد» (همان، ۱۸۹).

در این داستان، کنش‌مندی طبیعت به اوج می‌رسد و

موجب افزایش ادبیت متن می‌شود. هر کدام از عناصر طبیعی سعی دارند به مرتضی در بهبودی یا گریختن از دست ژاندارم‌ها یاری برسانند: «صف درازی از گل‌های آفتاب‌گردان از کنارش می‌گذشتند و هر کدام روی او دو رکعت نماز می‌خواندند» (همان، ۱۸۹)؛ «انگار ریشه گیاهان پاهایش را گرفته بودند و او را در گودالی پایین می‌بردند» (همان، ۱۹۰)؛ «زمستان را بغل کرد. صدایی که از رودخانه به گوش می‌رسید، زیر بغل مرتضی را گرفت و او توانست بایستد» (همان، ۱۹۱)؛ «بیرون از مرتضی جنگل نفس نمی‌کشید و برگ‌هایش را به طرف شاخه‌هایش می‌فرستاد» (همان، ۱۹۱).

نتیجه

نگاه دیگرگون به طبیعت و مؤثر دانستن زیست‌بوم در زندگی انسان‌ها از موضوعاتی

است که در سالیان اخیر جایگاهی ویژه در داستان‌نویسی پیدا کرده است و در این میان، بیژن نجدی با سبک مدرن خویش در داستان‌نویسی، در بعضی از داستان‌های خود نگاهی ویژه به طبیعت دارد. نجدی طبیعت را همچون شخصیتی کنشمند در داستان‌های خویش به تصویر کشیده است و رابطه‌ای متقابل میان رفتار آدمیان و زیست‌بوم اطرافشان برقرار ساخته است. در

داستان‌های نجدی گاهی طبیعت در پیش‌برد روایت نقشی عمده بر عهده دارد و گاهی موجب آفرینش ادبی و پیدایی صور خیال در متن می‌شود. البته در داستان‌های نجدی جنبه آفرینش ادبی از بسامد بالایی برخوردار است. یکی از ویژگی‌های داستان‌های نجدی، روابط بینامتنی و نیز شیوه آپیژودیک داستان‌های وی است و از این رو، رفتارهای طبیعت در این داستان‌ها بسیار هماهنگ با رفتار دیگر شخصیت‌های داستان است. اگر در داستانی شخصیت داستان با طبیعت رفتاری دوستانه و مسالمت‌آمیز داشته باشد، در داستانی دیگر طبیعت نیز با آن شخصیت رفتاری دوستانه دارد و این امر نشانگر آن است که از نظر نجدی، روابطی متقابل میان عناصر موجود در زیست‌بوم برقرار است و طبیعت نیز همچون انسان‌ها دارای کنش‌مندی و اثرگذاری است.

- آبرامز، مایر هوارد (۱۳۸۷)، *فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی*، ترجمه: سعید سبزیان، تهران: رهنما.
- اسلام پور کریمی، عسکر (۱۳۸۵)، «تأثیر محیط زیست بر انسان در آموزه‌های اسلامی»، *پاسدار اسلام*، شماره ۳۰۰، صص ۵۰-۴۱.
- بشیریان، فرهاد و شایان سرشت، اکبر (۱۳۹۶)، «نقد بوم‌گرایانه دفتر شعر از زبان برگ سروده محمد رضا شفیعی کدکنی»، *شعر پژوهشی*، سال نهم، شماره ۳۳، صص ۱۸-۱.
- بهرام سلطانی، کامبیز (۱۳۶۵)، *مقدمه‌ای بر شناخت محیط زیست*، تهران: انتشارات سازمان حفاظت از محیط زیست.
- پارساپور، زهرا (۱۳۹۱)، «نقد بوم‌گرا، رویکردی نو در نقد ادبی»، *نقد ادبی*، سال پنجم، شماره ۱۹، صص ۲۶-۷.
- _____ (۱۳۹۲)، *نقد بوم‌گرا (ادبیات و محیط زیست)*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۹۳)، «انترپوی در طبیعت و جامعه در داستان گیله‌مرد»، *ادبیات پارسی معاصر*، سال چهارم، شماره ۴، صص ۶۹-۵۱.
- _____ (۱۳۹۵)، *ادبیات سبز: مجموعه مقالات در نقد بوم‌گرایانه ادبیات فارسی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حاجی آقابابایی، محمد رضا (۱۳۹۸)، «نگاهی به مجموعه داستان ترس و لرز از نظر نقد زیست‌محیطی»، در *هفتمین همایش ملی متن پژوهی/ادبی*، تهران: هسته مطالعات ادبی و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۲۲ خرداد ۱۳۹۸.
- حبیبی نسامی، مرتضی (۱۳۹۴)، «بررسی بوم‌گرایانه باشیرو، اثر محمود دولت‌آبادی»، *ادبیات پارسی معاصر*، سال پنجم، شماره ۳، صص ۱۲۷-۱۱۳.
- زارع‌کهن، معصومه و حیدری، فاطمه (۱۳۹۷)، «نقد بوم‌گرایانه رمان پرباد نوشته محمدعلی علومی»، ارائه‌شده در *ششمین همایش ملی متن پژوهی/ادبی*، تهران: هسته مطالعات ادبی و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۶ آذر ۱۳۹۷.
- ساداتی، سید شهاب‌الدین و سقزاده، بهاره (۱۳۹۸)، «هویت‌های مکانی شده: مطالعه فیلم درخت گلابی با رویکرد نقد زیست‌محیطی»، *نقد ادبی*، سال دوازدهم، شماره ۴۷، صص ۱۳۶-۱۱۷.
- صالحی، نرگس (۱۳۹۸)، «نگاهی به داستان عافیتگاه از منظر نقد زیست‌محیطی»، در *هفتمین همایش ملی متن پژوهی/ادبی*، تهران: هسته مطالعات ادبی و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۲۲ خرداد ۱۳۹۸.
- عباسی، سیما و پوراابراهیم، شیرین (۱۳۹۸)، «نقش زیست‌بوم در مفهوم‌سازی شهادت در اشعار سلمان هراتی: پیوند دیدگاه شناختی و نقد بوم‌گرا»، *جستارهای زبانی*، دوره ۱۰، شماره ۴، صص ۲۵۷-۲۳۷.
- کیان‌پور، معصومه و فیضی، مریم‌سادات (۱۳۹۶)، «مضامین زیست‌محیطی در اشعار گیلکی براساس رویکرد نقد بوم‌گرا»، *ادبیات پارسی معاصر*، سال هفتم، شماره ۳، صص ۶۹-۴۳.

مودودی، ناصر (۱۳۹۰)، «بوم‌نقد جنبشی میان‌رشته‌ای بین دو حوزه محیط زیست و ادبیات»، کتاب ماه علوم و فنون، دوره دوم، شماره ۹،

میرزابازاده فومشی، بهنام (۱۳۹۹)، «اخلاق زیست‌محیطی یا انسان‌محوری: بوم‌نقد تطبیقی با نگاهی به سپهری و امرسن»، پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۸، شماره ۱، صص ۶۳-۴۶.

نجدی، بیژن (۱۳۹۳)، یوز پلنگانی که با من دویده‌اند، چاپ بیست و یکم، تهران: مرکز.

_____ (۱۳۹۴)، دوباره از همان خیابان‌ها، چاپ یازدهم، تهران: مرکز.

نیازی، نوذر (۱۳۹۴)، «خوانش بوم‌گرایانه از داستان کوتاه درخت گلایی نوشته گلای ترقی»، ادبیات پارسی معاصر، سال پنجم، شماره ۳، صص ۱۲۷-۱۱۳.